

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه مرسلات



استاد احمد رضا اخوت

پاییز ۱۴۰۳

فهرست

جلسه‌ی پنجم سوره‌ی مبارکه‌ی مرسلات ۱۴۰۳/۰۸/۲۳ ۲

مواقف تکذیب انسان‌ها ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

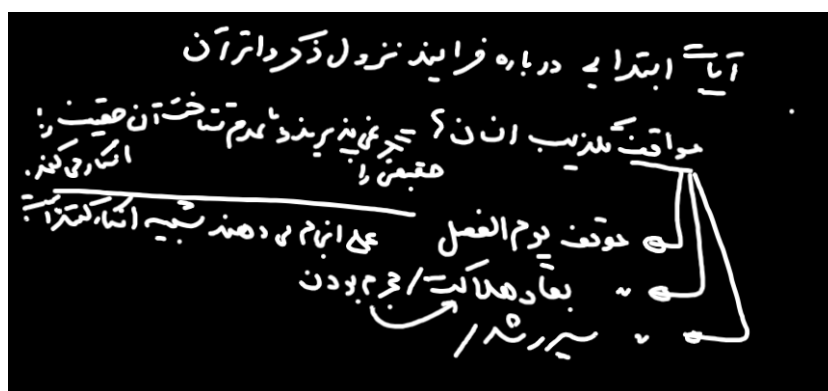
جلسه پنجم سوره مبارکه ی مرسلات ۱۴۰۳/۰۸/۲۳

از دقیقه ۱۰ تا ۱۰

مواقف تکذیب انسان‌ها

چند آیه اول سوره مبارکه مرسلات راجع به فرآیند و اثربخشی ذکر است. آیات ابتدایی سوره درباره فرآیند نزول ذکر و اثر آن است. آیات بعدی در استمرار این آیات مواقف تکذیب انسان‌ها را مشخص می‌کند. موافقی که انسان‌ها تکذیب می‌کنند. یعنی حقیقتی را نمی‌پذیرند و یا به دلیل عدم شناخت، آن حقیقت را انکار می‌کنند. یا کاری می‌کنند شبیه کسی که انکار می‌کند و یا عملی انجام می‌دهند که شبیه انکار کننده است. ممکن است این کار را هم نکنند، ولی کاری می‌کنند که شبیه آن است. مواقف تکذیب مطرح می‌شود به این دلیل که این مواقف از خطرناک‌ترین موافقی هستند که به سمت جهنم می‌برد.

- اولین موقف آن مربوط به **یَوْمُ الْفَصْلِ** بود که یوم لقاء پروردگار است.
- موقف دوم، موقف بقاء و موقف هلاکت بود. بحث موضوع بقاء و هلاکت آن به واسطه مجرم بودن اتفاق می‌افتد.
- موقف سوم، موقف سیر رشد که تکذیب آن طی نکردن سیر رشد است.



مرور این سه موقف که عبارت بود از

(۱) موقف اول لقاء الله در **یَوْمُ الْفَصْلِ**

۲) و موقف دوم سیر دستیابی به بقاء یا باقی بودن وجه رب و هلاکت است. چون هلاکت مخصوص کسی است که حظ و بهره‌ای از وجه رب نداشته باشد.

۳) موقف سوم سیر رشد تا تقرب به خدا است.

پس یکی بحث **لقاء الله** و دیگری بحث وجه رب و سومی بحث قرب به پروردگار است. البته ممکن است تصور کنید که از این آیات، این دلالت‌ها را نمی‌فهمید. چون اینجا گفته است **يَوْمُ الْفَصْلِ**، بعد به **مُجْرِم** اشاره کرده است و بعد الی **قَدْرٍ مَعْلُومٍ**، فقدرنا فنعلم القادرون را آورده است. متوجه نمی‌شویم و می‌گوییم وقتی اینها را در کل قرآن مطالعه می‌کنیم مثال **يَوْمُ الْفَصْلِ** را در سوره نبأ و **مُجْرِم** را در سوره‌های دیگر مثل سوره حجر در **أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ** و سوره‌هایی که مربوط به مبحث رشد و سیر انسان است، مثل سوره مؤمنون که بحث آیات و طرائق و طریق‌ها را مطرح می‌کند. یعنی ما باید به شیوه قرآن به قرآن یکی به **لقاء الله** می‌رسیم و یکی به وجه رب می‌رسیم و یکی هم تقرب، یکی کم کردن فاصله و دیگری حظ و بهره از رحمت و سومی فتح و سرور، باز در کل قرآن، وقتی **لقاء الله** مطرح می‌شود فتح است. **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا**، فتح مربوط به **لقاء الله** است که ربط آن به **يَوْمُ الْفَصْلِ** این است که **يَوْمُ الْفَصْلِ** انسان‌ها جدا می‌شوند. یکی از مهم‌ترین خصوصیات **يَوْمُ الْفَصْلِ** دستیابی به بحث **لقاء الله** است و در آن روز چشم انسان تیز می‌شود و می‌تواند خدا را طور دیگری ملاقات کند. در واقع این چیزی که اینجا مطرح می‌شود صورت و حالت تکذیب آن است که حالت تصدیق آن را باید از آیات قرآن به دست آورد. چون می‌گوید **وَيَلِّ يَوْمئذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**، کسانی که نسبت به **يَوْمُ الْفَصْلِ** طوری که خدا گفته باور نداشتند، نسبت به **مُجْرِم** و هلاکت **مُجْرِم** و نسبت به سیر رشد طبق گفته خدا اعتقاد نداشتند. اگر کسی این حرف را قبول نکند، حتماً باید این را قبول کند. چون عین آیه است. فرد نسبت به **يَوْمُ الْفَصْلِ** فرموده خدا را باور ندارد. یعنی در زندگی او جریان ندارد.

از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

منظور از این عدم باور علم نیست، تصدیق در مرحله عمل وارد می‌شود.

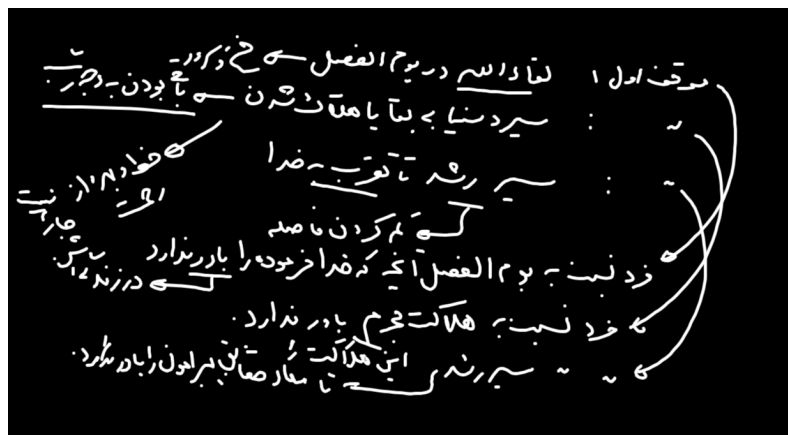
و موقف دوم، فرد هلاکت **مُجْرِم** را باور ندارد، آن هلاکت را باور ندارد.

سوم اینکه فرد سیر رشد تا حقایق پیرامون آن را باور ندارد و در زندگی او نیست.

وقتی فهرست باورهای فرد را نگاه می‌کنید این باورها در زندگی او وجود ندارد. به همین دلیل اثرات آن را در زندگی او خنثی است که البته خواندن

این آیات بدن انسان را به لرزه وامی‌دارد. چون ما هم اینها را قبول داریم، ولی در زندگی ما ظهور آن چنانی ندارد. به عبارتی نمی‌توانیم ادعا کنیم

که اعتقاد ما به این سه مبحث در زندگی ما عملاً قابل مشاهده است. بلکه نسبت به اینها معمولاً غفلت داریم. ممکن است یک باور اجمالی باشد، اصلاً باورهای ما این شکلی نیست. شکل باورهای ما متفاوت است، باورهای ما این گونه است که خدا و رسول او و اسلام را قبول کردیم و هر کاری که به ما می گویند همان را انجام می دهیم و به چیز دیگری کار نداریم و روز قیامت با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محشور می شویم. از یک بند دیگری استفاده می کنیم. اصلاً ورود به این سطح از باور نداریم و طبق سوره مرسلات زندگی نمی کنیم، ممکن است طبق سوره احزاب یا سوره نساء زندگی کنیم. ولی طبق این سوره زندگی نمی کنیم. در ذهن من نیست که چنین چیزی وجود دارد. اگر مثلاً عمل صالحی انجام می دهیم در ذاکره و حافظه من و در عمل من حضور داشته باشد. متأسفانه خود من این طوری نیستم که خیلی ناراحت کننده است.



به هر حال قصد این سوره رساندن من و شما به یک حیات معنوی سوق بدهد که تا از این حیات مصنوعی که ساخته دست خود ما هست نجات پیدا کنیم. چون ما یک حیات مصنوعی داریم که فکر می کنیم راه می رویم و نفس می کشیم و می فهمیم و می بینیم. ده مورد از این مواقف در این سوره هست که سه مورد آن گفته شد و بقیه آن سریع پیش می رود.

۴) موقف چهارم راجع به امکانات حیات و نقش آنها در حیات آفرینی است.

۵) موقف پنجم راجع به ماهیت جزا و تحقق آن است.

۶) موقف ششم راجع به فهم خسارت های در دنیا است. به هر حال انسان یک روزی خسارت های خود را متوجه می شود. این گونه نیست که برای

همیشه متوجه نشود، یک زمانی به هر حال در یک موقعی متوجه می شود. اینکه در چه سطحی متوجه می شود، مشخص نیست.

(۷) موقف هفتم دومرتبه **يَوْمُ الْفَصْلِ** است. اینجا بعضی موارد تکرار می‌شود، اهمیت دارد، حتماً از زاویه‌ی دیگری است. **جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَیْنَ** به عنوان مجمع، محل اجتماع همه‌ی انسان‌ها است و به نوعی **يَوْمُ الْفَصْلِ** برداشتن عنصر زمان است. وقتی می‌فرماید: **جَمَعْنَاكُمْ** یعنی عنصر زمان برداشته می‌شود.

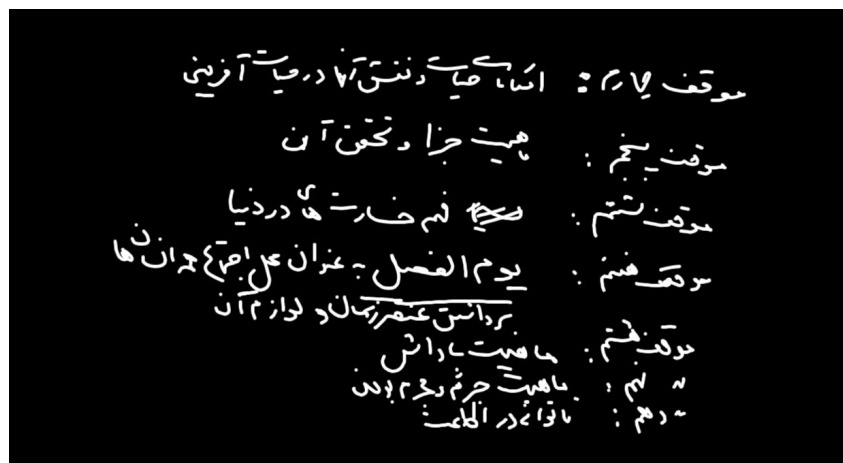
سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، برداشتن عنصر زمان و همه‌ی لوازم آن است. از جمله در لوازم آن، اسباب هم برداشته می‌شود. یعنی دیگر لوازم ندارید و چون اینجا اینها **مُكَذَّب** هستند، از تکذیب به جز کید بر نمی‌آید، پس بنابراین دیگر کید هم نیست و اگر نه موقف آن، موقف برداشتن زمان است.

(۸) موقف هشتم بحث ماهیت پاداش است.

(۹) موقف نهم دومرتبه به ماهیت جرم و **مُجْرِم** بودن برمی‌گردد.

(۱۰) موقف دهم، دلایل ناتوانی در اطاعت است.



ده موقف است که اگر با سه موقف قبلی مقایسه کنیم به این صورت می‌شود که:

- موقف اول **يَوْمُ الْفَصْلِ** است،
- موقف دوم هلاکت **مُجْرِم** است.
- موقف سوم سیر رشد انسان است.
- موقف چهارم امکانات حیات است.
- موقف پنجم ماهیت جزا است.

○ موقف ششم انسان سهم خسارت‌های خود را در دنیا را متوجه می‌شود.

از دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

○ موقف هفتم **یَوْمُ الْفَصْلِ** به عنوان محل اجتماع انسان‌ها است.

○ موقف هشتم ماهیت پاداش است.

○ موقف نهم ماهیت جرم است

○ و موقف دهم ناتوانی در اطاعت است. یعنی انسان خود را در وضعیتی قرار می‌دهد که اصلاً امکان اطاعت از او گرفته می‌شود.

اینها ده موقعیت می‌شوند که می‌توانید به آنها مواقف ده‌گانه‌ی تکذیب بگویید. مواقف ده‌گانه‌ی تصدیق هم هست که در این مواقف ده‌گانه‌ی تکذیب اگر نموداری بکشید، عاقبت انسان و شروع او را در نظر بگیرید، بحث هبوط را بیاورید، بحث معاد را قرار بدهید، بحث برزخ را هم بگذارید، سبیل و سیر او را بگذارید، جهت آن را به سمت کمال یا ضد آن قرار بدهید، مواقف ده‌گانه روی این موضوع چیده می‌شوند. چون عاقبت، روی پاداش و جزا می‌رود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، تصدیق و تکذیب ضد هم هستند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، اما نوع تعامل متفاوت است، به اعتبار تصدیق و تکذیب حالت نامعادله قرار داده‌ام. وقتی می‌خواهند تصدیق را بگویند، به نحوه دیگری هم می‌گویند، موقف‌ها را به صورت دیگری توضیح می‌دهند. در بعضی از آیات، از حالت تصدیق گفته است.

این سیر، این امکاناتی که انسان دارد، خیلی مهم است، نوع جزا خیلی مهم است، صفات حاکم بر اینها خیلی مهم می‌شود. مثلاً آیه‌ی چهل و چهار یک طرف **مُحْسِن** و یک طرف **مُجْرِم** داریم. احتمالاً هر ده موقف را می‌توانید روی نمودار جانمایی کنید. یعنی این سوره نشان می‌دهد که هر کسی ممکن است در بخشی گیر بیفتد. خود این حرفی را به ما می‌زند که این حرف، به نظر خیلی مهم است و اسم آن را باهم‌نگری می‌گذارم. یعنی وقتی می‌خواهید به حقایق نگاه کنید باید یک باهم‌نگری داشته باشید. یعنی مثلاً نمی‌توانید مقصد را ببینید و سیر را ببینید. نمی‌توانید سیر را ببینید و مقصد را ببینید. یعنی همه را باید با هم ببینید و یکی از علت‌های تکذیب، همین باهم‌نگری نداشتن است. برای انسان باهم‌نگری کار دشواری است. باهم‌نگری یعنی یک مجموعه است، وقتی همه این را با هم می‌بینید، باهم‌نگری است. یعنی همه را با هم نگاه می‌کنید و ذهن انسان معمولاً در

باهم‌نگری ضعف دارد. یعنی نمی‌توانید باهم ببینید. در زندگی زناشویی می‌خواهید باهم‌نگری داشته باشید؛ باید ببینید روز قیامت آن چه می‌شود. ممکن است اینجا بعضی از زندگی‌ها خیلی هم وضع خوبی نداشته باشند، اما از آن سمت بتوانند آباد شوند. اگر **يَوْمُ الْفَصْلِ** آن را نگاه نکنید، فقط همین دنیایی آن را نگاه کنید و باهم‌نگری نداشته باشید، حتماً به خطا می‌روید. چون پاداش خیلی از موارد برای بعد است، برای الان نیست. اگر آن را محاسبه نکنید، در حساب‌های شما نباشد، به خطا می‌روید. اگر کسی فقط روز قیامت خود را ببیند و سیر الان خود را نبیند، باهم‌نگری نداشته باشد، نمی‌تواند برنامه‌ریزی کند و به بهترین نحوه استفاده کند. اینهایی که تبدیل به داعش می‌شوند، یکی از ویژگی‌های آنها این است که باهم‌نگری ندارند. نمی‌تواند ببیند آن چیزی که به او وعده می‌دهند با آنچه که مسیر او است، هم‌خوانی دارد یا ندارد. نمی‌شود که بگویید: پیش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌روم. اما اخلاق شما مثل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نباشد، امکانش نیست. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بچه کشت؟! بمب گذاشت؟! به این صورت به جنگ رفت؟! و ... یعنی کافی بود، اینها فقط به این فکر می‌کردند. بعد نگاه می‌کنند که مثلاً باید با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشند. واقعاً بعضی از افرادی که در گروه‌های داعشی هستند، چون باهم‌نگری ندارند به آن سمت کشیده می‌شوند. همه‌ی آنها به این معنا که ما فکر می‌کنیم، مغرض نیستند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: در باهم‌نگری نمره‌ی ما خیلی کم است و به این دلیل است که کسی باید به ما یاد می‌داده است که باهم‌نگری داشته باشیم. کسی به ما یاد نداده است. سبک دینداری ما، سبک تقلیدی است. به همین دلیل در سبک تقلیدی، باهم‌نگری ندارد. طبیعت سبک تقلیدی دینداری، باهم‌نگری ندارد. باید احکام را تبعیت کنید، حجاب را رعایت کنید، نماز را بخوانید و ... می‌گویید: واگر نه در آتش جهنم می‌روم. فقط در همین حد که یک مرتبه دو خط سیر را می‌آید، بقیه آن را نداریم که بخواهیم نگاه کنیم.

فعلاً در این سه مورد، بخش **يَوْمُ الْفَصْلِ** آن را گفتیم که بحث **لِقَاءِ اللَّهِ** بود، بحث بقاء پیدا کردن آن بود که این هم خود سیر است تا به هر کاری که انسان انجام داده است، برسد. در پاداش آن به بقا و **وَجْهَ اللَّهِ** برسد، به برسد. یکی هم خود سیر است. این سه مورد را راجع به آیات گفته‌ایم از جایی که **يَوْمُ الْفَصْلِ** گفته شد.

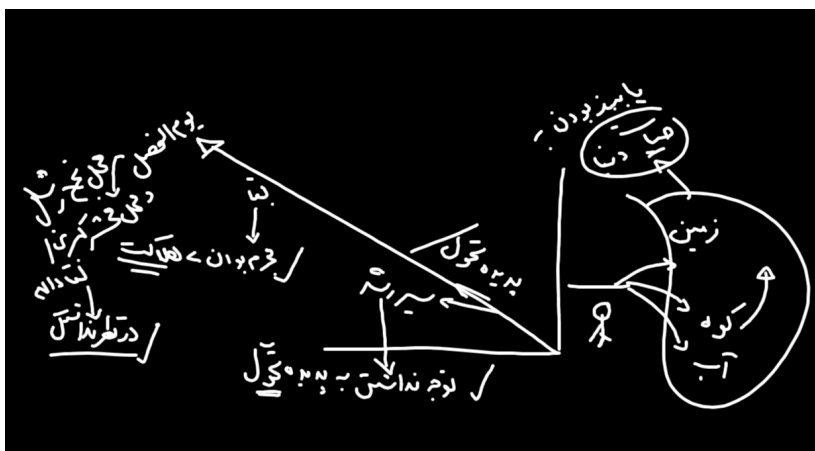
از دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰

از **يَوْمُ الْفَصْلِ** گفته شد، سیر رشد هم گفته شد و از اینکه فرد به بقاء راه پیدا می‌کند، گفته شد. اینها مثبت است و منفی آن هم **مُجْرِم** بودن، معادل

هلاکت است. هلاکت آن مهم است زیرا بعد که **مُجْرِم** می آید صفت آن مهم می شود. سیر رشد آن پدیده‌ی تحول است که در سوره‌ی مبارکه انشقاق می فرماید: **ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ**^۱ تصور می کند که تحولی در او ایجاد نمی شود، حور نداشتن، تحول نداشتن.

این بش توجه نداشتن به پدیده‌ی تحول است. این نکته خیلی مهم است، تحول یعنی اینکه یک نفر سن طبیعی او بالا می رود، ولی سن واقعی او بالا نمی آید. مثلاً بیست ساله است، ولی تحلیل های او کودکانه است و تحول ندارد، تحول یعنی فرد متناسب با امکاناتی که می گیرد به همان بلوغ رسیده باشد.

یکی از موقف ها **يَوْمُ الْفَصْلِ** است به معنی اینکه محل تجمع **رُسُلُ** و محل محشر کبری است که در اینجا بحث **لقاء الله** مطرح می شود که اینجا در نظر نداشتن این ...، اینها تکذیب ها هستند. سه تکذیب داریم، سه مدل تکذیب است. طبیعتاً اگر کسی **يَوْمُ الْفَصْلِ** را مورد توجه قرار دهد دچار این دو تکذیب دیگر نمی شود. یعنی تصدیق نسبت به **لقاء** خداوند منجر می شود که بقیه هم فعال شود.



سؤال: نامفهوم

پاسخ: دو تا از آنها فرق دارد. **يَوْمُ الْفَصْلِ** اول **لَايَ يَوْمِ أَجَلْتُو** و بحث **رُسُلُ أَقَّتْ** است و دومی جمع همه‌ی انسان ها است؛ فرق دارد. **مُجْرِم** بودن آنها هم فرق دارد.

مورد چهارم ...، الآن یک دید کلی نسبت به این ماجرا پیدا کردید.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

^۱ سوره مبارکه انشقاق، آیه ۱۴

بنابراین اولین موضوعی که اینجا مطرح می‌شود مربوط به داستان هبوط است و اولین مؤلفه آن زمین است و این زمین، زمین خوبی است. خیلی جادار است. اینجا برای زندگی خیلی خوب است، همه‌ی انسان‌ها در آن جا می‌شوند؛ **كَفَات** به این معنا است.

أَحْيَاءٌ وَأَمْوَاتًا

اینهایی که در مراکز بهشت زهرا و ... کار می‌کنند به خصوص در سمت مسئولین سیاستگذار هستند، یکی از دغدغه‌های آنها این است که جا کم نیاید. اینجا می‌گوید زمین جا دارد، هم مردگان و هم زندگان، شاید برای شما مسئله نباشد، ولی برای مسئولین بهشت زهرا، این دغدغه وجود دارد که روزی این قدر جنازه را چه کنند! کجا خاک کنند! الهامات الهی به ذهن آنها می‌رسد که قبر دو طبقه و سه طبقه و ... اینها از خصوصیات **كَفَات** بودن زمین است که می‌تواند برج پنجاه طبقه بسازد و یک زمانی از سر کوچه تا در خانه که قدم می‌گذارید، ببینید با این طبقاتی که درست شده است به اندازه چند ده آن قسمت کار شده است و می‌توان محاسبه کرد که چند ده جا شده است. اینها جزء **كَفَات** است. یعنی زنده‌ها فکر می‌کنند و برج می‌سازند و انسان‌ها به جای اینکه روی زمین باشند، بالا می‌روند، بعضی از برج‌ها به اندازه‌ی چند روستا آدم دارد. جالب است، اینها جزء خصوصیات زمین است. البته بشر به نام خود ثبت می‌کند، ولی خداوند از قبل اعلام کرده است که این خصوصیت زمین است. زیرا اگر گسل‌های زمین اجازه نمی‌داد شما نمی‌توانستید بلند بسازید و یا اگر بر زمین آهن، بتن و مصالح نبود و شما با همان حالت‌های کپری و یا خرما خانه می‌ساختید. با خرما که نمی‌شود بیست طبقه ساخت، با بتن می‌تواند بیست طبقه ساخت، شما کارخانه سیمان دارید، سیمان را که از کره ماه نمی‌آورید برای زمین است ولی بشر اینها را به حساب خود و به حساب ابتکارات خود می‌گذارد. اشکالی ندارد! روز قیامت همدیگر را ملاقات می‌کنیم، همان جا است که می‌گویند **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**، همان موقف دیدار است. خیلی مهم است که زمین گنجایش دارد.

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيًا

رَوَاسِيًا به معنای کوه است

از دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

ولی هر کوهی را نمی‌گویند. **رَوَاسِيًا** جمع راسیه است به معنای کوه پابرجا، استوار است. **شَامِخَاتٍ** یعنی کوه‌های سر به فلک کشیده. علامه رحمه‌الله نکته مهمی مطرح می‌کنند، می‌فرمایند: «گویا آوردن کلمه **رَوَاسِيًا** زمینه چینی است برای اینکه بگوید **وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فَرَاتًا**، به معنای آب و چشمه‌های گوارا از کوه‌ها است. می‌گوید کار این کوه‌ها این است که به شما آب‌های گوارا دهند. از امکانات حیات یکی زمین مطرح می‌شود و یکی کوه و یکی آب. مشت نمونه‌ی خروار است. زمین محل استقرار است. کار کوه اقلیم سازی است، اقلیم درست می‌کند. تفاوت **رَوَاسِيًا** با کوه این است که

اقلیم درست می‌کند. شما کوه دماوند را می‌بیند که **شَامِخَات** است، کوه دماوند فقط کوه نیست، کوه است. مثل کوه جلوی رطوبت دریا را می‌گیرد و نمی‌گذارد که این طرف بیابند، ابرها را متراکم می‌کند. در قسمت خود و یک منطقه مدیترانه‌ای درست می‌کند. این سمت سفره‌های آبی و آب‌های زیرزمینی دارد. این طرف اقلیم متفاوت دارد. آن سمت اقلیم مدیترانه‌ای است. اقلیم‌ها متفاوت است. شرایط زندگی در هر دو هست، ولی نوع زندگی در آنها متفاوت است. **رَوَاسِي شَامِخَات** یعنی کوه‌هایی که اقلیم ساز هستند و به دلیلی بلندی خود اجازه عبور ابرها را از یک جایی به یک جایی نمی‌دهند. اگر این کوه‌های دماوند نبودند، ابرها حرکت می‌کردند و معلوم نبود کجا می‌روند، فضا وسیع است، می‌رفتند تا به کوه‌های بعدی برسند. می‌رسیدند به زاگرس و یا کوه‌های بعدی. خلاصه اینکه زندگی آنجا با اینجا فرق دارد. وقتی اقلیم می‌گویید یعنی نوع شغل، سبک زندگی، نوع ازدواج و غذا، بنیه بدنی، اخلاق، خیلی چیزهای دیگر. وقتی اقلیم می‌گویید یعنی خیلی چیزها. وقتی می‌گویید **رَوَاسِي** کلمه‌ی راسیه یا **رَوَاسِي** کد است، کدی است برای اقلیم سازی، نگویید کوه بگویید **رَوَاسِي**، از این جهت که **أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فَرَاتًا** برای شما چشمه درست می‌کند و مواردی از این قبیل.

اینها عناصر حیات هستند، خداوند حیات دنیا را برای چه چیزی قرار داده است. در این فراز یا در این فصل به طور واضح می‌گوید که شما می‌آیید و می‌روید، زندگی شما اینجا موقت است **أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا**، یعنی حیات دنیای شما عاریتی است و شما باید حیات آخرت و باقی پیدا کنید.

تکذیب این بخش این است که انسان‌ها وقتی به این دنیا آمدند احساس کنند برای همیشه هستند و در دنیا جاخوش کنند. مثل اینکه درخت‌ها را ببرند و کاری به آیندگان نداشته باشند، محیط زیست را آلوده کنند، کوه را تخریب کنند، آب را خراب کنند. یکی از مهم‌ترین تکذیب‌ها تکذیب‌های محیط زیستی است. چون دنیا را فقط برای خودش می‌بیند و اصلاً احساس نمی‌کند اینها امانت است و این زمین باید سالیان سال انسان‌ها را در خودش جا دهد. **أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا**، شما چند صبحی آمده‌اید. سعی کنید مانند حیوانات خیلی نافع که اسمشان را نمی‌خواهم بیاورم؛ حداقل نفع بدهید. بماند که آنها را هم وقتی انسان دستکاری و تسخیر می‌کند شروع می‌کند به ضرر رساندن. پایبند بودن به حیات دنیا و حیات دنیا را فقط برای خود خواستن تکذیب آن می‌شود. اگر کسی بخواهد مصدق باشد باید باورش بشود که چند صبحی در این دنیا آمده است.

آیه‌ی بیست و هشت تا سی و سه فضای آیات فضای جزاء است و عمداً به گونه‌ای است که در هاله‌ای از ابهام است.

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

وقتی جلوی یک چیزی را می‌گیرید، مثلاً جلوی آب را می‌گیرید و یک دفعه مانع را بر می‌دارید به این روان شدن انطلاق می‌گویند. مثلاً در دیدار رهبری که می‌روید یک دفعه درب را باز می‌کنند و همه هجوم می‌آورند که بروند اول بنشینند. این رها شدن را که بعد از یک تجمع است،

انطلاق می گویند. طلاق هم از همین می آید. می گوید: راحت شدم. مثل اینکه پشت یک سدی است. طلاق که می گیرد، می گوید: نفسم راحت شد.

أَنْطَلِقُوا

حضرت علامه راجع به انطلاق چیزی نگفتند، ولی انطلاق حالتش این گونه است. تصویرسازی آن این گونه است.

أَنْطَلِقُوا

رهایشان کنید

إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾

این بندهی خدا رها می شود. توقع این است که وقتی رها شد به سمت بدی و عذاب نرود، ولی جایی جز عذاب را سراغ ندارد و به سمت عذاب می رود. این خیلی خطرناک است.

از دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾

درباره‌ی انشعاب آن به سه شعبه گفته‌اند، درباره‌ی عظمت دود جهنم است. زیرا وقتی دود خیلی متراکم است حالت شاخه شاخه پیدا می کند.

لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾

ظل به معنی سایه است. سایه‌ی خنک، سایه‌ای که از رسیدن حرارت به انسان جلوگیری می کند. برای انسان ساتر از آزار حرارت است. اینجا می گوید که لا ظلیل، یعنی هیچ سایه‌ای ندارد. یعنی آن دود و بخار آن خیلی پر حرارت است. احتیاج به سایه دارد، ولی سایه‌ای نیست.

وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾

از حرم آتش و شعله‌های آن چیزی جلوگیری نمی کند.

لَا ظَلِيلٍ

یعنی کار سایه را انجام نمی دهد.

وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾

و نمی تواند مانع از حرارتی که به اینها وارد می شود، بشود.

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾

ضمیر **إِنَّهَا** به نار برمی گردد. با این که در کلام نار را ذکر نکرده است. خدا است دیگر، چون می گویند وقتی ضمیر را برمی گردانید باید اسمش باشد. ولی خدا هیچ قیدی ندارد. **إِنَّهَا**، ها را می آورد، بدون اینکه اسمی ذکر کرده باشد.

« از قرینه مشخص می شود که ضمیر «ها» به نار جهنم برمی گردد. هرچند در کلام اسمی از نار برده نشده است. از سیاق کلام مشخص است شرر همان زبانه‌هایی است که از آتش برمی خیزد».

قَصْرٍ هم به معنای ساختمان‌های بلند است.

كَأَنَّهُ جَمَالَةٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾

جَمَالَةٌ به معنی شتر نر است و رنگش هم **صُفْرٌ**، به معنای آتش.

اینها خصوصیت **أَنْطَلَقُوا** است.

بنابراین موقف پنجم راجع به جزاء است که انطلاق به سمت آتش جهنم است که بدون هیچ مانعی فرد را در برمی گیرد. بقیه آن توصیف آتش جهنم است که خیلی پرالتهاب است، خیلی پر حرارت است، خیلی سخت است. آیات قرآن در حوزه‌ی جهنم دو نوع هستند. البته ممکن است عده‌ای بگویند یک نوع است. ولی در بیان دو نوع گفته می شود. یک نوع آن است که آتش ثمره‌ی عمل خود فرد است و واضح است که عملی انجام داده است که تبدیل به آتش شده است. **وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ** یا در سوره‌ی همزه: **وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ ﴿١﴾ لَا لِيُنَبِّذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ نَارًا** **اللَّهِ الْمُوَفِّدَةَ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ﴿٧﴾**، معلوم است این آتش از عمل فرد است، **وَقُودُ** آن عمل فرد است. شعله آن به عمل فرد برمی گردد. بعضی از آیات این گونه هستند، ولی بعضی آیات این گونه نیستند و من نمی دانم چرا این گونه می آیند.

خبر ندارم خدا با ما بندگان چگونه می خواهد رفتار کند.

أَنْطَلَقُوا یا بکشیدشان، مثل اینکه آتش یک جایی برافروخته شده است و اینها به سمت آتش حرکت می کنند. در قرآن دو مدل جهنم است. **إِنَّا**

أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾ ^۳ نوع اول است. **فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾**، سوره‌ی قارعه، معلوم

^۳ سوره مبارکه انسان

است که این ثمره‌ی کارخودش است یا درسوره‌ی واقعه آنجا که آتش را ذکر می‌کند می‌خواهد بگوید ثمره‌ی عمل خودش تبدیل به آتش شده است.

در جاهای که **أَنْطَلِقُوا** است، یعنی ره‌ایش کنید که برود. از ظاهر معنا این‌طور است که جهنم دو دسته می‌شود. یک دسته این‌طوری است که فرد با شتاب، **إِلَى نُصَبِ يَوْفُؤُونَ**، در سوره‌ی معارج به سمت جایی می‌رود که پر از آتش است. اینها خیلی خطرناک هستند. مثل اینکه این ذائقه چیزی جز آتش را نمی‌گیرد. اصلاً کاری به عمل ندارد. اصلاً چیزی را نمی‌بیند و چیزی را نمی‌پذیرد. مثل اینکه تصویر واقعی بهشت و جهنم با آن تصویری که ما از آن داریم فرق دارد و یک جور دیگر است. وقتی انسان عمل غیر صالح و تکذیب انجام دهد اگر بگویند که اینجا بهشت هم هست، اصلاً میل به آن ندارد و نمی‌تواند آن طرف را انتخاب کند. در آیات دیگر هم همین را می‌گوید. وقتی به اینها می‌گویند رکوع کنید، در سوره‌ی قلم هم همین‌طور است، اینها نمی‌توانند رکوع کنند. امکان رکوع کردن ندارند. در بعضی از روایات درباره‌ی منکران ولایت آمده است که مثلاً اگر علی علیه‌السلام آنجا است، ما نمی‌رویم. حاضر هستیم جهنم برویم، ولی جایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام است نمی‌رویم. در کتاب سلیم بن قیس در قسمت آخر چند مورد از روایات ممنوعه آورده است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: **لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾** **إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾** **كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾**، انسان می‌گوید عجب احمقی است چرا این‌جوری شده است؟ خدا می‌گوید در دنیا هم همین‌طور بوده است. خدا و کار خیر بوده است، ولی هیچ‌کدام را انتخاب نکرده است. کار بد را انتخاب کرده است و الآن هم فرقی نکرده است. مثل اینکه صورت عمل او فرق کرده است، ولی در موقف جزاء وقتی انطلاق را مطرح می‌کند، یعنی فرد در خودش یک اقتضائی ایجاد می‌کند.

از دقیقه‌ی ۶۰ تا ۷۰

یعنی اینکه یک اقتضائی در او ایجاد می‌شود که غیر آتش چیز دیگری را نمی‌پذیرد. ممکن است کسی بگوید شما این را از کجا می‌گویید؟ اینجا که نگفته است. من می‌گویم: به مکان **أَنْطَلِقُوا** گفته است. **أَنْطَلِقُوا**، وقتی شما واژه را بگیرید، رها کردن، رها شدن.

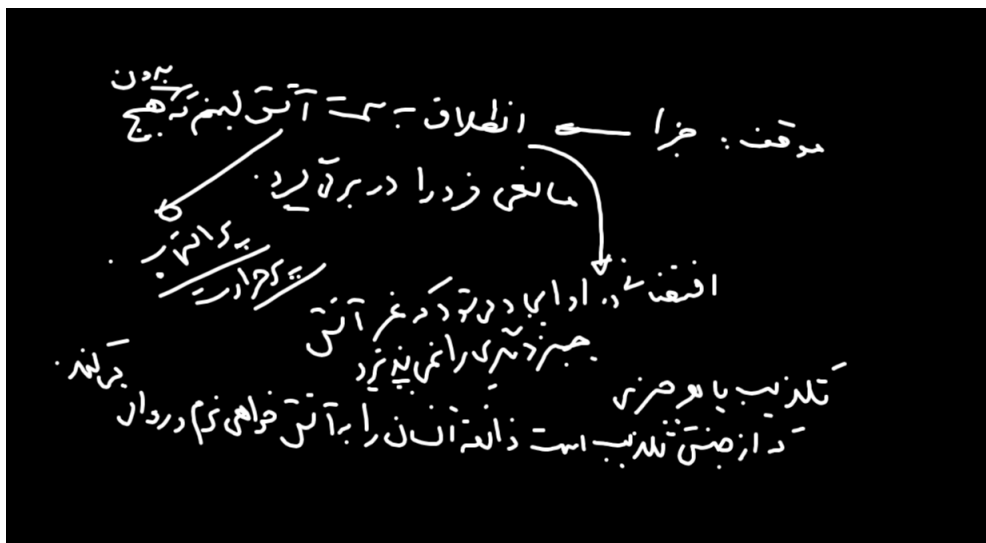
بعد می‌گوید **أَنْطَلِقُوا**، اجازه بدهید که اینها...، مثل زندانی که پشت در است و می‌خواهند قفل را باز کنند. وقتی زندان باز می‌شود، مثل بچه‌ها در مدرسه، وقتی در مدرسه را باز می‌کنند و به خانه‌هایشان می‌روند، اسم این را انطلاق می‌گویند. وقتی باز می‌کنند با عجله بیرون می‌زنند.

کجا می خواهید بروید؟ می خواهم بروم خانه. در خانه می خواهید چه کاری بکنید؟ اینجا نباشیم، یک کاری می کنیم. در خانه چه کار می کنید؟ چیزی یاد می گیرید؟ نه، بازی می کنیم.

این حالت انطلاق است. اقتضاء آن این طور است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، ولی اینجا چیزی می خواهد بگوید که به نظر من خیلی مهم است. تکذیب یا هر چیزی که از جنس تکذیب است. ذائقه انسان را به آتش خواهی نرم و روان می کند.



هر کار بدی که انسان می کند، فرقی نمی کند، هر کار بدی که انسان می کند، بار اولش ممکن است مسیر توبه برایش باز باشد. بار دوم که انجام داد از مسیر دور می شود، بار سوم انجام داد، دورتر می شود، یک جایی دیگر، از حد ترخص هم می گذرد. مثل شهرها که حد ترخص دارند. دیگر دیوار شهر را نمی بینید. وقتی از حد ترخص گذشت، چه اتفاقی می افتد؟ کار بد برای او در ذائقه او طوری تعریف می شود که نمی تواند آن را انجام ندهد و کار خوب برای او ملال آور، عذاب آور، سخت، امکان ناپذیر می شود. به یک نفر می گوئیم: همیشه راست بگو. می گوید: نمی توانم راست بگویم. راست می گوید، نمی تواند راست بگوید. بعضی افراد واقعاً نمی توانند راست بگویند. بعضی افراد واقعاً نمی توانند یک کار اشتباه را انجام ندهند. واقعاً این طور است. شما می گوئید: پس استغفار و توبه چیست؟ این یک حد ترخص دارد. انسان تا یک حد ترخص می رود. دیگر وقتی از حد ترخص گذشت، دیگر اقتضاء که تغییر کرد، ذائقه، ذائقه او می شود. بعد شروع می کند در دنیا برای خودش بافتن. می گوید: نه، چه کسی گفته است که این اشتباه است؟ برایش منطق سازی می کند.

همه انسان‌هایی که بدی می‌کنند، در روز قیامت هم که باشند منطبق دارند و منطبق برای کار خودشان دارند. هیچ کس نیست که منطبق نداشته باشد. منطبق را ساخته است. به این تکذیب می‌گویند. به این منطبق سازی، تکذیب می‌گویند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، آفرین. مثل اینکه آتشی را پدرانشان برافروخته‌اند و اینها به همان سمت حرکت می‌کنند، درست است. همین دلالتی که می‌گویید، جهنم نوع دوم از همین نوع است.

اینجا اگر کسی بخواهد آیات را تصدیق بکند، باید از هر چیزی که شائبه‌ی تکذیب دارد، دوری کند. به نفع انسان است. چون شاکله یا ذائقه وقتی به سمت آتش می‌رود، دیگر کاری ندارد که این ارتفاعش مثل **قَصْر** است، یا پی در پی. وقتی می‌گوید **جَمَالَةٌ صُفْرٌ**، به معنی پی در پی بودن اینها، مثل کاروان شتر. بعد هم ارتفاعش بلند، **كَالْقَصْرِ**، یعنی خیلی ارتفاع دارد. هم بلند است **فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ**. هر کسی دارای نقطه ضعفی از جنس تکذیب است. یعنی نقطه ضعف دارد. مبنایی که روی آن سوار می‌کند، گزاره‌ی اشتباه است. گزاره‌ی غلط.

نقطه ضعف دارد، مثلاً من خیلی جوشی می‌شوم. چرا جوشی می‌شود؟ دلیلی می‌آورد، عذر بدتر از گناه. او این اشتباه را دارد. مبنای او از جنس تکذیب است. نمی‌تواند پیش خدا بگوید، من به خاطر این اتفاق، محکمه پسند نیست.

هر کسی دارای نقطه ضعفی از جنس تکذیب است. به نفع او است که از هر طریقی که می‌تواند از آن نقطه ضعف خارج شود. چرا؟ زیرا وقتی نقطه ضعف پیشروی می‌کند به یک جایی که می‌رسد، دیگر نمی‌شود آن را کنترل کرد. یعنی دیگر به وضعیت انطلاق می‌رسد.

انطلاق چند جای دیگر مثال دارد که برای شما مثال نمی‌زنم.

در کتاب‌های لغت مصداق‌های انطلاق را ببینید. در کتاب لسان العرب. خیلی مثال‌های مختلفی دارد و همه هم قابل تصویرسازی است.

وقتی این نقطه ضعف عمق پیدا می‌کند، انسان استعجال به عذاب پیدا می‌کند. مثل اینکه طبیعت او برای عذاب خواهی، نه تنها روان است، بلکه عجله دارد که زودتر به عذاب برسد. البته من و شما این موضوع را باور نمی‌کنیم. چون می‌گوییم: نه، نمی‌شود. یعنی انسان می‌تواند این قدر احمق بشود؟ احمق یعنی کسی که نفع و ضررش را نتواند تشخیص بدهد. چرا نتواند؟ خیلی هم خوب می‌تواند. خیلی راحت. فرآیندش خیلی راحت‌تر از آن چیزی است که شما فکر می‌کنید.

این را برای شما بگویم که خیلی از ما درگیر این موضوع هستیم. یعنی چیزی که من می‌گویم، نفع و ضرر را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم، این را نمی‌توانیم به عنوان ضرری قبول کنیم که قابل جبران نباشد. می‌گوییم: نه، همه انسان‌ها نقطه ضعف دارند. چه کسی گفته است که انسان‌ها از نقطه

ضعف خارج می‌شوند؟ ما هم یکی از آنها. همه دارند، ما هم داریم. شما ندارید؟ شما چه؟ شما که بهتر از ما دارید؟ ما کمی داریم، شما بیشتر دارید. من که خیلی بهتر از بقیه هستم.

این، ذائقه را می‌بندد. انسان را از حد ترخص خارج می‌کند.

از دقیقه‌ی ۷۰ تا ۸۰

خداوند در آیه بعدی، سی و پنج، این موضوع را رها نمی‌کند. ادامه همین است. اما این را جدا کرده است. نمی‌دانم، دلیل جدا کردنش خودش یک داستان است.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾

نطق را می‌گویند، سخن گفتن. درست است، نطق به معنی سخن گفتن، ولی، معنای دقیقش سخن گفتن نیست. معنی دقیقش یعنی چیزی که در درونش هست را می‌تواند به بیرون ظاهر کند.

لا يَنْطِقُونَ، یعنی اینها امکان اینکه آنچه در درونشان هست را به بیرون ابراز نکنند را ندارند. نطق آنها کور می‌شود.

پس موقف بعدی جزاء است. ولی فقدان نطق است؛ لا يَنْطِقُونَ. فقدان نطق، معنی خیلی ساده‌اش این است که اینها نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند. یعنی نمی‌توانند حرف بزنند. مثل اینکه شما در خواب می‌بینید که یک دزد آمده است بعد هر چه شما می‌خواهید بگویید کمک، کمک، کمک، این سر زبانتان هست، این را می‌گویند لا يَنْطِقُونَ. زور می‌زنید که یک چیزی را بگویید. مثل یک نفر که در خواب دارد از بلندی می‌افتد، این را می‌گویند لا يَنْطِقُونَ. نمی‌تواند آن را اظهار کند.

فقدان نطق، یعنی فقدان سخن گفتن. بالاخص وقتی این اتفاق می‌افتد که اضطرار به نهایتش می‌رسد.

وقتی یک آتش سوزی می‌شود و شما از شدت ترس نمی‌توانید به کسی بگویید: برو این را خاموش کن، خودتان هم نمی‌توانید عکس‌العمل داشته باشید. در دنیا نترسید، هول نکنید. بچه دارد می‌افتد، او را بگیرید. نطق شما کور نشود. حواستان باشد و تمرین کنید، همیشه نطق داشته باشید. بد است که نطق انسان کور شود و هول کنید. اصلاً یاد بگیرید هیچ وقت هول نکنید. پس چرا مادرها و پدرها هول می‌کنند؟ بله، تمرینی است. خیلی از این موارد تمرینی است.

یعنی باید شما در ذهنتان تمرین کنید که اگر اتفاقی افتاد، سریع باشید. کسانی که برای عملیات رزمی می‌روند، یکی از تمرین‌های آنها قدرت پاسخ‌گویی سریع به حوادث پیرامونشان است. در کوتاه‌ترین زمان می‌توانند اطفاء حریق کنند. می‌توانند کسی را نجات دهند. کسانی که همین‌طور قفل می‌کنند و نطقشان بند می‌آید، کمک کنند. در دنیا این را شما دیده‌اید.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ ﴿٣٦﴾

آن روز این قدر اضطرابش شدید است که نمی‌توانند حرف بزنند، به آنها هم اذن داده نمی‌شود که آنها عذری بخواهند. خیلی بد است، خدا به انسان اذن، یعنی روا داشتن، می‌گوید: من روا داشتم که فلان کار انجام شود. خدا روا نمی‌دارد، یعنی اجازه نمی‌دهد که، **وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ**، که شما صحبت کنید.

فَيَعْتَدِرُونَ ﴿٣٦﴾

و شروع کنید به عذرخواهی. بگویید: خدایا ببخشید من فلان جا فریب خوردم. تقصیر فلانی بود. نه، من خودم فریب خوردم تقصیر خودم هم بود، ببخشید. اجازه نمی‌دهند، اجازه تکلم به فرد نمی‌دهند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: در آخرت زبان قفل است. عذرخواهی هم نمی‌کند، فرد هم به بدی‌هایش آگاه می‌شود و ذائقه او غیر از این هم نیست. نه راه پس دارد نه راه پیش؛ یک چیز وحشتناک.

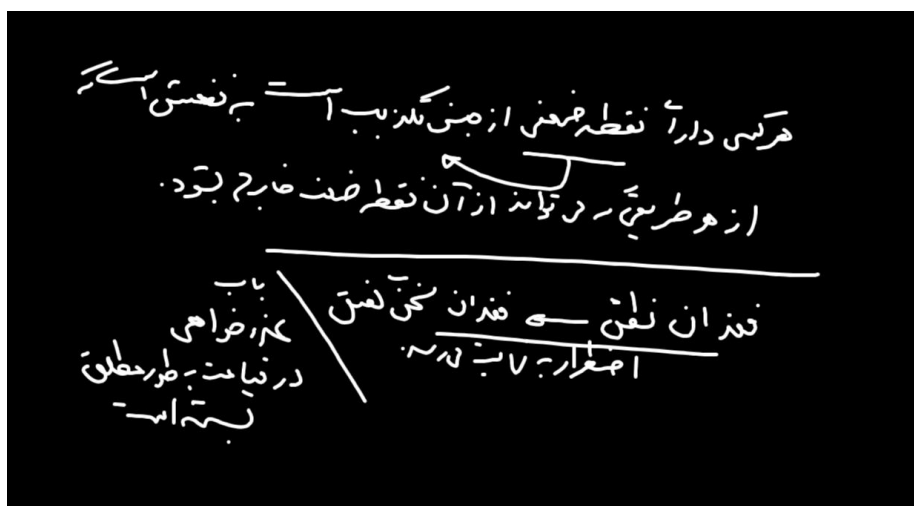
سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، این دو تا دو بحث است، این یک فضای دیگر است، یعنی این را نباید سرهم بخوانید. این اصلاً داستان دیگری است. بله، این راجع به این است که انسان در دنیا هر اشتباهی که کرده است، یک جایی عذری خواسته است و توانسته است که برگردد. آخرش یک کاری کرده است، مثلاً در راهنمایی رانندگی جریمه داده است، اشتباهی را رفته است، جریمه آن را پرداخت کرده است. اینها عذر است. عذر آورده است و بعد هم گواهی‌نامه او را سوراخ نکرده‌اند و او را زندان نبرده‌اند، به دلیل پولی که پرداخت کرده است. زندان می‌رود و عذرخواهی می‌کند، مجازات را برای او تخفیف می‌دهند. می‌گویند: اشتباه کردم، دیگر این کار را انجام نمی‌دهم. در زندان یکی از کارها عذرخواهی است، مثلاً می‌گویند: من قرآن را حفظ می‌کنم، من فلان کار را انجام می‌دهم و ... می‌گویند: باشد، ده سال او را پنج سال می‌کنند. پنج سال را دو سال و بعد هم می‌گویند که عفو رهبری خورده است و او را آزاد می‌کنند. اصلاً قاعده زندان ما این است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، آنجا که رفتید، سرتان را پایین می‌اندازید و اصلاً مثل اینکه هیچ‌کاره هستید. برای شما قرآن می‌آورند و شما می‌گویید: من می‌خواهم حافظ کل قرآن شوم. من نمی‌گویم کار بدی است، در دنیا می‌شود این کارها را انجام داد. خیلی‌ها از زندان که برگشتند، انسان‌های خوب و درستی شدند. به این عذر می‌گویند. ولی آنجا دیگر این‌طور نیست، قرآن نداریم، نه می‌شود حافظ شد و نه با صوت کار کرد و نه هیچ کار دیگری. انسان دلش می‌خواهد که عذرخواهی کند ولی آنجا دیگر عذرخواهی را قبول نمی‌کنند.

اصلاً باب عذرخواهی در قیامت به‌طور مطلق بسته است. نه اینکه من بگویم، بلکه طبق آیات قرآن، نه در این سوره بلکه در مورد این موضوع آیات زیادی وجود دارد. به‌طور مطلق، یعنی به‌طور عجیبی که در سوره‌های مختلف است، ولی در سوره مؤمنون، به‌طور وحشتناکی با این افراد برخورد می‌شود. ولی در اینجا فقط به‌صورت محترمانه می‌گوید که **وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدُونَ**، ولی در آنجا می‌گویند که اجازه هست که ما برویم دنیا؟ ببخشید که ما این کارها را انجام دادیم و بعد هم یک چیزهایی به او می‌گویند...



سؤال: نامفهوم

پاسخ: نقطه ضعف ملاک است. نقطه ضعف آنی است که نمی‌تواند دلیلی را اقامه کند. از جنس ناتوانی است یا از جنس عدم علم یا قدرت است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نمی‌تواند وجودش را با یک گزاره حقی توجیه کند.

از دقیقه ۸۰ تا ۹۰

سؤال: خیلی وحشتناک است ...

پاسخ: می‌دانم، خیلی وحشتناک است. بله، مثلاً من بگویم: من زود عصبانی می‌شوم. بگویند: چرا زود عصبانی می‌شوید؟ چون صفرای من بالا می‌زند. چرا؟ همین که صفرای بالا می‌زند خود دلیل کافی برای اینکه زود عصبانی می‌شوم، است. نه خیر، دلیل کافی نیست. چرا؟ چون خیلی‌ها صفرای آنها بالا می‌زند ولی عصبانی نمی‌شوند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: هر کسی دارای نقطه ضعفی از جنس تکذیب است، به نفع او است که از هر طریقی که می‌تواند آن نقطه ضعف را برطرف کند چون ممکن است حد ترخص آن را رد کند. ممکن هم است که حد ترخص را رد نکند. یعنی همیشه یک کاری کند و بعد پشیمان شود، ولی بعد آن حق به جانب می‌شود.

افرادی که ازدواج کردید، شما هر کدام دعوای خانوادگی خود را روی میز بیاورید، هیچ کاری هم ندارد، کار یک شب است. شاید هم یک ساعت یا دو ساعت. دعوای خانوادگی خود را روی میز بیاورید و کاری هم به فرد مقابل خود نداشته باشید. می‌گویید که این به من ظلم کرده است، بیچاره‌اش می‌کنم، می‌روم پیش خدا شکایت او را می‌کنم. شکایت می‌خواهید بکنید و شکایت شما هم محفوظ است، این را بگذارید کنار. حالا بیایید به کار خودتان برسید. شروع کنید برای آن نقطه ضعف‌هایی که در این مسیر داشتید، دلیل قانع‌کننده‌ای که خدا بپذیرد پیدا کنید و اینکه خدای شما هم خدای شل‌گرفتنی نباشد، وقار داشته باشد؛ **لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا**^۴، یعنی خدای شما خدایی باشد که بینه داشته باشد. یعنی خدایی باشد که رسول خدا را نازل کرده است، قرآن را نازل کرده است و حاضر شده است که امام حسین علیه‌السلام او هم به شهادت برسد. حاضر شده است که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها او هم به شهادت برسد. یک چنین خدایی! خدایی که برای هدایت بشر، خیلی جدی است. یعنی حتی برای هدایت بشر از بهترین انسان‌های خود مایه گذاشته است. خدای شُلکی وسط بیاورید، یک چنین خدایی را وسط بیاورید که هزینه کرده است، خیلی محکم. حالا نقطه ضعف‌های خود را بیاورید، آفرین، توصیف کنید. بگویید که این‌طوری کردم، این‌اخم را کردم، این حرف را زدم، این جواب را دادم، بگویید. فکر کنید روز قیامت است. جواب دهید. دلایل آنها را بیاورید و بعد هم بگویید که آیا این درست است یا خیر. مرد حسابی، زن حسابی، شما حتی در این دنیا هم نمی‌توانید خود را قانع کنید. یعنی از هر سه ایراد که می‌گویید، حتماً یکی را هم شده می‌گویید که من اشتباه کردم. اول

^۴ سوره مبارکه نوح، آیه ۱۳

چشم خود را این طور می کنید و می ترسید و می گوئید که من از ده تا فقط یکی را اشتباه کردم، بعد می بینید که نه، دو تا بوده است، بعد می بینید که نه سه تا بوده است، نه اصلاً نصفی از آن بوده است و برای نصف دیگر آن دلیل داشتید. یعنی شما با آن نصف دیگرش زندگی خود را به آتش کشیدید و حق نداشتید که این کار را انجام دهید. چقدر ازدواج چیز خوبی است. یعنی واقعا **أَنْطَلِقُوا إِلَيَّ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ** است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: می خواهند قبل اینکه بروند آنجا، ببینند و بیدار شوند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اگر بخواهم خودمانی برای شما بگویم. هشتاد درصد زندگی های ما، معتقد های قرآن خوان، من کاری به غیر قرآن خوان ها ندارم، درصدهای من چشمی است، ممکن است دقیق باشد، ممکن هم است که دقیق نباشد، خالی از این موضوع نیست. ولی تبعات آن را به تدریج، مثلاً بعد ده سال، یا بیست سال یا سی سال، کم کم می چشیم. اولین تبعات آن هم این است که از زندگی لذت نمی بریم، رشد نمی کنیم، حقایق را نمی فهمیم، مثل اینکه قفلی را به ذهن ما می زنند که دیگر هیچ چیز را متوجه نمی شویم. راه آن خیلی ساده است. چه کاری است، کاری ندارد. از این حالت بیرون بیایید. من می گویم هشتاد درصد. خیلی چیز عجیبی است.

اینها همه به خاطر این است که ما همان آیات اول را درک نکردیم، **وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ**، ما در این دنیا آمدیم، پنجاه سال یا شصت سال زندگی می کنیم. این پنجاه یا شصت سال مثل برق و باد می گذرد که بعد آن وقتی که به ما می گویند که چقدر در این دنیا بودید؟ می گوئیم: نصف روز یا یک روز بودیم. اصلاً باور کردنی نیست که این قدر سریع می گذرد! اصلاح شدن که کاری ندارد. هر کسی گفت که اصلاح شدن به این معنا سخت است، او احتمالاً فرآیند اصلاح شدن از طریق گزاره های عقلی را نمی داند. هر کسی که می خواهد باشد. ممکن است یک عالم خیلی بالایی هم باشد. دیدید پای بعضی از منبرها می روید و می گویند که شما چنین صفتی را دارید. مگر می توانید که درست شوید! این معلوم است که حاکمیت گزاره ها را در رفتارها نمی داند و نمی داند که به راحتی تغییر یگ گزاره می تواند انسان را راحت کند. کاری ندارد، انجام دهید ببینید می شود. به راحتی انسان تغییر می کند؛ نه به سختی.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه نمی داند، من قبول ندارم، یعنی تفصیلی نمی داند. ادراکش نکرده است، فهمش نکرده است.

سؤال: مثل نماز اول وقت که ...

پاسخ: نمی‌داند، اگر می‌دانست حتماً پا می‌شد. صورتش را فهمیده است، عمق جانش ننشسته است، به ظاهر فهمیده است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: حالا باید یک گزاره حقی را که می‌شود به آن اعتنا کند که به این ایمان می‌گویند و باور کند که این درست است. بعد به آن عمل کند تا به جانش بنشیند. تا وقتی که به جانش ننشیند، یعنی باید ایمانش را از ایمان به خدا بیاورد و از یک جایی دیگر وام بگیرد. شما می‌خواهید خانه بخرید، الان که پول ندارید، پس باید بروید و پول قرض کنید. خیلی از این گزاره‌ها را نمی‌توانید باور کنید، باید از یک جای دیگر وام بگیرید، قرض کنید و بگویید: من چون خدا گفته است، می‌پذیرم. پس به آن عمل می‌کنم. می‌ایستم و نماز اول وقت خودم را به هر حالی می‌خوانم. چون خدا را قبول دارم. به آن اتکا می‌کنم، نه به اینکه گفتند نماز اول وقت بخوان.

ممکن است اگر به من بگویند نماز اول وقت بخوان، خیلی خوب است. این را نفهمم. ولی اگر بگویند که خدا گفته است و خدا حرف الکی را نمی‌گوید و خدا را من خیلی قبول دارم و این را از آنجا وام بگیرم، می‌روم نماز را اول وقت می‌خوانم. سطح گزاره را می‌برم به یک سطحی که ایمان بالاتری دارم می‌نشانم. آنجا را تقویت می‌کنم. بعد که رفتم نماز اول وقت خواندم، در اثر این خواندن می‌فهمم که واقعاً نماز اول وقت خیلی منفعت دارد، خود آن گزاره برای من تثبیت می‌شود. گزاره‌های حق اول تثبیت نمی‌شود و گزاره‌های بالادستی که آنها حاکم هستند، آنها تثبیت می‌شوند بعد که آنها تثبیت شدند، این گزاره‌های پایین دستی به اعتبار آنها انجام می‌شوند. ما خیلی از اتفاق‌های خوبی که در زندگی ما افتاده است، از این شیوه بوده است. مثلاً به من گفتند قرآن بخوان. من واقعاً نمی‌فهمیدم که قرآن خوب است یا بد ولی چون می‌دانستم که اینهایی که دارند می‌گویند، انسان‌های مؤمنی هستند، به حرف‌های اینها اعتماد کردم. نمی‌فهمیدم قرآن چه خاصیتی دارد، به زور هم خودم را می‌کشاندم که بخوانم ولی این را می‌دانستم که اینها حرف الکی نمی‌زنند. طبق این رفتم جلو، بعد به تدریج که رفتم جلو دیدم که به‌به! بعضی گزاره‌ها به جان آدم نمی‌نشیند ولی گزاره‌های بالا دستی آنها که به جان آدم ننشسته است از آن باید قرض کنم.

از دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

خیلی از اتفاقات خوبی که در زندگی ما افتاده از این شیوه بوده است. قبلاً به من گفتند قرآن بخوان هر قدر هم من واقعاً نمی‌فهمیدم قرآن خوب است؟ بد است؟ ولی چون می‌دانستم کسانی که دارند می‌گویند آدم‌های مؤمنی هستند به حرف اینها اعتماد کردم. نمی‌فهمیدم قرآن چه خاصیتی دارد به زور هم خودم را می‌کشاندم که بخوانم ولی این را می‌دانستم که اینها حرف‌های بیخودی نمی‌زنند طبق آن جلو رفتم. بعد کم کم که خواندم

بِهَ بَعْضِي كَزَارِهَاهَا بَه جَان آدَم نَمِي نَشِينَد وَلِي يَك كَزَارِهَاهِي بِالَادَسْتِي آن كِه بَه جَان آدَم نَشِسْتَه بَايَد اَز آن قَرَض كَنَم. اِگَر كَسِي بَكُوِيَد مَن كَزَارِهِي بِالَادَسْتِي نِدَارَم كِه اَز آن قَرَض كَنَم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله حق با شما می‌شود که وقتی انسان گزاره‌های بالادستی قوی نداشته باشد که نتواند وام بدهد، به این مستضعف می‌گویند. او باید از ایمان مؤمنان استفاده کند، از آنها وام بگیرد. **وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى** کند تا این راه بیفتند. به همین دلیل حرکت‌های جمعی در جامعه‌ی اسلامی خیلی نقش اساسی در هدایت انسان‌ها دارد. فلسفه‌ی تشکل حکومت اسلامی همین است که انسان‌ها یک مرتبه در یک سطح وسیع، فقر اعتقادات پیدا می‌کنند. حکومت‌های دینی باید بتوانند با حرکت‌های جمعی این فقر را برطرف کنند. اگر حکومت دینی نتواند فقر را برطرف کند، اسم آن حکومت دینی نیست. اینها مربوط به بحث‌های بعدی است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: حرکت، مثل شما الان در یک مدرسه‌ای می‌روید یک معلمی مؤمن است. به اعتبار آن آدم بقیه یک‌سری کارهایی انجام می‌دهند. خیلی هم خوب است. با زور و سوری نماز می‌خوانند. می‌آیند با او نماز می‌خوانند، ولی از ایمان او دارند استفاده می‌کنند. بعد از یک مدتی وقتی که خواندند و روان شدند بعد از آن خودشان راه می‌افتند. حرکت‌های جمعی نقش اساسی در هدایت بشر دارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بایدی نیست. می‌پرسند که اگر انسان یک نقصی داشت باید برود با آدم‌هایی که آن نقص را ندارند بچرخد؟ بایدی نیست، ولی می‌شود از قدرت آنها وام بگیریم، به شرط اینکه وام بگیریم؛ وابسته نشویم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آن القاء ایمانی یک روح ایمانی بالادستی است که آن را می‌تواند انتقال بدهد که این در سوره‌های مدنی در آن خیلی هست. این سوره‌های مکی بیشتر به خود آن پدیداری یک موضوعی دارد می‌پردازد که حالت اشتباه گناه این‌طوری است که انسان دلش می‌خواهد برای آن عذر بیاورد. اگر فضا طوری باشد که اجازه‌ی نطق داشته باشد، حتماً شروع به عذر آوردن می‌کند. وقتی فضا را از او می‌گیرید و دیگر امکان نطق نداشت، امکان عذرخواهی هم دیگر برایش نیست و این خیلی خطرناک می‌شود.

انسان باید قبل از اینکه روز قیامت بیاید این فضا را برای خودش فراهم کند. یعنی یک کاری کند که بی دلیل عذرخواهی نکند. مسیر درست را برود به عذرخواهی نیفتد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: هدایت دیگر به معنی هدایت وجود ندارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آیات قرآن با حرف‌هایی که مردم می‌زنند یک مقدار متفاوت است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: چون مبنای حرف‌های مردم است. الان می‌گویید که در بحث‌های ما وقتی صحبت می‌شود عذرخواهی خیلی فراوان است و می‌شود از خدا عذرخواهی کرد. ولی وقتی در قرآن می‌آید یک طور دیگری بحث می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اینها را مردم می‌گویند، در آیات قرآن نیست. در قرآن یک چنین چیزهایی نداریم. ممکن است براساس روایات بگویند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ممکن است در یک روایتی دیده باشند می‌گویند، روایت‌ها را باید به قرآن عرضه کنید. در قرآن این طوری حرف زده است. عین آیات می‌گوید: **هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ**، قید هم ندارد. حالا من چه کار کنم؟ طبق آیات قرآن، باب عذرخواهی مطلقاً بسته است.

سؤال: هیچ کار هدایتی هم وجود ندارد؟

پاسخ: نه آنجا طرف کامل متوجه می‌شود و کامل هم می‌فهمد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: هر صفتی که در فرد می‌گوییم وقتی در جمع می‌آید تشدید می‌شود. یعنی اگر یک فردی راجع به شما این طوری بگویند، وقتی این به جمع تبدیل می‌شود به مراتب آن صفت در او تثبیت می‌شود و امکان هدایت حتماً در آن جمع نیست. جمع تشدید کننده‌ی صفات خوب و بد است. اگر بد باشد تشدید می‌کند. اگر خوب هم باشد تشدید می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آن یک نفر جمع نیست. وقتی ایرادی که در یک نفر هست تسری پیدا می‌کند و همه می‌پذیرند و بر طبق آن عمل می‌کنند یا می‌پذیرند راضی به آن می‌شوند. ممکن است دوست هم نداشته باشند، ولی به آن راضی شوند آن اطلاق می‌شود. شما زیارت عاشورا را که می‌خوانید می‌گویند **شَاطِئَتِ بَاطِلَتِ تَابِعَتِ**، چند مورد را با هم می‌گویند. یعنی بعضی‌ها راضی می‌شوند، بعضی‌ها مشارکت می‌کنند، بعضی‌ها تبعیت می‌کنند، بعضی‌ها در دلشان خرسند هستند. هر کدام اینها درجه دارند و اینها جمع را تشکیل می‌دهند. ولی ممکن است یک نفر هیچ کدام از اینها نباشد، اظهار برائت می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیلی سخت تر است. هدایت جمع به مراتب سخت تر است. همان طور که تأثیرات آن هم خیلی بیشتر است.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾

اگر شما حيله‌ای عليه من دارید تا با آن حيله عذاب خود را از من دفع کنید، آن حيله را به کار ببرید، این خطاب‌ها را اصطلاحاً مجیزی می‌گویند. معنای آن این است که شما چنین نیرویی ندارید.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾

«یعنی شما دوست دارید که کید بکنید، ولی نمی‌توانید بکنید. اگر دارید بکنید. در آن روز به طور کلی همه‌ی نیروها از شما گرفته می‌شود و با ظهور این حقیقت که **لَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ** خودِ ستمکاران با دیدن عذاب یقین می‌کنند، بلکه می‌بینند بلکه می‌بینند که قوت همه از آن خدا است». این تفسیر المیزان است. «و اینکه خدا شدید العذاب است و این زمانی است که پیشوایان از پیروان خود بیزاری می‌جویند و عذاب را می‌بینند و همه‌ی اسباب از کار می‌افتد و این آیه یعنی آیه‌ی **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا**، مدلولی وسیع تر از آیه‌ی شریف زیر دارد که **إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ**، در سوره‌ی الرحمن، یا **مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ**، چون این آیه تنها قدرت بر فرار را به خلاف این آیه نفی می‌کند که همه‌ی انواع حيله را نفی می‌کند.

از دقیقه‌ی ۱۰۰ تا ۱۱۰

در جمله‌ی **فَکِيدُوا** التفاتی از تکلم مع الغیر به تکلم وحده به کار رفته است، چون در جملات قبل خداوند تعبیر به ما می‌کند و می‌فرماید که ما شما را جمع می‌کنیم در اینجا تعبیر به من کرده است، نکته در آن است، این را التفات می‌گویند. نکته در آن است که امر **فَکِيدُوا**، فکیدونی بوده است

"ی" آن افتاده است، فکِیدون می گویند. کسره بدل از "یا" است، تعجیزی است. متعلق آنکه یا کسی است که همه‌ی قوت‌ها و قدرت‌ها از او است و او تنها خدای تعالی است».

پس این هم موقف بعد فقدان این نطق است. این حرفش این است روز قیامت، **هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ**، یعنی روز جدا شدن انسان‌ها از هم است. که این جدا شدن انسان‌ها از هم، بعضی وقت‌ها مقیاسش زمان خود افراد است، مثلاً الان زمان ما این طوری هست که هر چه آدم هست در اینجا از هم جدا می‌شود، اینجا مقیاس این همه‌ی انسان‌ها است. یعنی انسان‌ها در مقیاس همه‌ی انسان‌ها از هم جدا می‌شوند. نه در مقیاس زمانه‌ی خودشان. **هَذَا يَوْمُ الْجَمْعِ**، یعنی شما با انسان‌های اولیه، با انسان‌هایی که زمان حضرت موسی علیه السلام بودند، با حضرت نوح علیه السلام بودند، بعد با حضرت عیسی علیه السلام بودند، بعدش قرن اول، دوم، سوم، چهارم تا **یوم القیامة**، حالا **يَوْمُ الْجَمْعِ** برود یعنی انسان وقتی متمایز می‌شود تمایزش وابسته به زمان زندگی او نیست، وابسته به تشخیص انسانیت او است که این تشخیص در مقیاس همه‌ی انسان‌ها سنجیده می‌شود و اینها رتبه‌بندی می‌شود، رتبه‌بندی‌ها براساس همه‌ی انسان‌ها است، مثلاً من اینجا ایستادم و یک نفر هم از انسان‌های اولیه که چوب دستش است، او هم اینجا کنار من ایستاده است. هم‌رتبه‌ی من است. چه فرقی می‌کند. او در زمان آدم علیه السلام بوده و من در زمان خاتم صلی الله علیه و آله وسلم بودم. لذا معلوم می‌شود که فرهنگ‌ها مضمحل می‌شود، کامل از بین می‌رود. یعنی یکی ممکن است مؤمن باشد در قوم حضرت نوح علیه السلام باشد و یکی مؤمن باشد در قوم حضرت عیسی علیه السلام باشد، به فضایش بستگی دارد، شما آنجا فریاد بزنید بگویند که ما حسین علیه السلام داشتیم، ما حسن علیه السلام داشتیم. می‌گویند: حسین و حسن که هستند؟ چه می‌گویند؟ چون در کل می‌سنجند. مگر اینکه کسی سطح اعمالش طوری باشد که با حسین علیه السلام و حسن علیه السلام در یک طبقه باشد. اگر در یک طبقه نباشد مؤمن هم باشد در طبقه‌ی دیگری است. حالا همین‌طور بگویند حسین علیه السلام، حسن علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها. شما می‌گویید که خیلی شما کارها را سخت می‌کنید. بقیه این طوری نمی‌گویند، من نمی‌توانم. ببینید **هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمْعًاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ**، همه‌ی شما را با **الأوّلین جمع** می‌کنیم. "واو" آن برای مع است، مع **الأوّلین** جایی که "واو" آن برای مع است، همین جا است. **يَوْمُ الْفَصْلِ** است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: مثلاً نوح علیه السلام می‌آید در کنار... نه همه حساب می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: پس مشخص می‌شود. فهمیده بوده است و بالا آمده است. نه سخت نیست. اما انسان غافلگیر می‌شود.

سؤال: شما به گونه‌ای صحبت می‌کنید ...

پاسخ: من صحبت نمی‌کنم، این (قرآن) صحبت می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه اینجا را نمی‌توانیم چون می‌گوید ...

سؤال: ... یعنی با نگاه رجلی برویم ...

پاسخ: ببینید اقتضائات حتماً در نظر گرفته می‌شود. اما این اقتضائاتی که در نظر گرفته می‌شود چه بسا برای کسانی که در قوم‌های پایین‌تر هستند

خیلی بالاتر بیانند و خیلی از افرادی که خودشان را بالاتر فرض می‌کنند خیلی پایین‌تر بروند.

سؤال: آدم‌ها را عرض نمی‌کنم، در اقتضائات زمان و مکان... اینکه شما می‌فرمایید... زمان و مکان ..

پاسخ: شما الان آیات قرآن را که می‌خوانید به طور مثال راجع به اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانید یا راجع به اصحاب حضرت

موسی علیه‌السلام می‌خوانید، راجع به قوم بنی اسرائیل می‌خوانید، اگر خصوصیات بنی اسرائیل یا خصوصیات اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خوب و بد

آن در ما وجود داشته باشد فرقی می‌کند؟ فرق آن این است که پیامبر ما پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شود و ما با پیامبر خاتم محشور

می‌شویم. چون ما براساس حرف پیامبر خود عمل کردیم. اگر ما پیامبر خود را در سطح خاتم نبینیم و اصلاً پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای ما

موضوعیت نداشته باشد و یک سری کارهای خوبی هم انجام دهیم گویی پیامبر سبک‌تر هم بود اشکال نداشت. ببینید صرف اینکه ما در یک زمانی

قرار داریم ما را در رتبه آن پیامبر قرار نمی‌دهد، بلکه ویژگی‌هایی که برای پیامبر قائل می‌شویم ما را در رده آن پیامبر قرار می‌دهد. الان ما باید برای

پیامبر خاتم یک ویژگی‌هایی قائل باشیم و متناسب با آن یک عمل‌هایی انجام بدهیم که مستوجب ایمان به پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شود. اگر آن

سطح از ایمان در ما شکل نگیرد و آدم‌های خوبی هم باشیم، ولی سطح پیامبری که در نظر می‌گیریم سطح پیامبر آن نازل‌تر باشد، فضل آن کمتر

باشد ...

سؤال: هر چقدر که زمان و مکان... ولی اگر زمان و مکان را در نظر بگیریم که بیشتر به ضرر ما می‌باشد. به خاطر اینکه اگر ما تابع حضرت

موسی علیه‌السلام بشویم، مادر حضرت موسی علیه‌السلام در زمان خودش که نمی‌شویم،... یهودی زمان ما کافر است؛ مؤمن که نیست. آنجایی که می‌گوید

تو نمی‌توانی مسلمان از دنیا بروی، یهودیاً او نصرانی موت کافراً انتخاب با تو است. یهودی و نصرانی که مؤمن در نظر گرفته نمی‌شوند. منظورم این

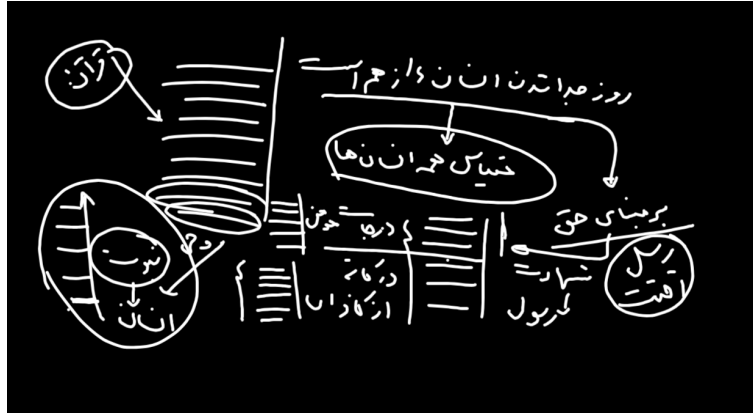
است که اگر بخواهیم اقتضای زمان و مکان را در نظر بگیریم چیزی دست ما را نمی‌گیرد.

پاسخ: آنها جزء کافرین می شوند. ببینید نکته آن این است که **یَوْمُ الْفَصْلِ** روز جدا شدن است... جدا شدن بر مبنای حق است که سوره اعراف مطرح می کند. در مبنای حق افراد متمایز می شوند. مؤمن و کافر جدا می شوند و آنها درجاتی از مؤمنان و در کاتی از کافران می شوند.

از دقیقه ۱۱۰ تا ۱۲۰

اصلاً وقتی می گوید **یَوْمُ الْفَصْلِ** یعنی حتی در خود مؤمنان هم درجات پیدا می کنند. یعنی خود واژه **فَصْل** یعنی اینها همه مؤمن هستند، ولی جدا، جدا، جدا هستند. اینها کافر هستند، ولی جدا، جدا، جدا هستند. اصلاً **فَصْل** این طوری است. خاصیت **فَصْل** یعنی در عین حال که همه آنها در وجهی اشتراک دارند در وجهی هم تمایز دارند. خاصیت **فَصْل** این است، یوم الفرق نیست؛ **یَوْمُ الْفَصْلِ** است. **فَصْل** یعنی از وجهی متمایز و از وجهی متصل هستند. حالا اینکه از چه وجهی متصل هستند، از این وجه شهادتش و شهادت رسولش متصل هستند. یعنی اینکه پیامبر زمان خودشان آمده است حرفی را زدند و آن را بعضی ها شنیدند و بعضی ها نشنیدند، این **فَصْل** آن می شود. یعنی در اتمام حجت همه آنها سهیم هستند. اما طبق خود سوره بعضی ها عذری هستند، بعضی ها نذری هستند. بعضی ها آمدند آن قسمت بالا، بعضی ها آمدند قسمت پایین.

شما وقتی این را تبدیل می کنی به **وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْتَتْ ﴿۱۱﴾**، میقات های **رُسُل** را مطرح می کند و همه ی رسولان یک جا جمع هستند و همه مردم هم یک جا جمع هستند، یعنی آن زمان را از آن می کشید، این دیگر در مقیاس همه ی انسان ها این اتفاق می افتد. در مقیاس امت این اتفاق نمی افتد. البته ممکن است شما بگویید: بعضی آیات می گوید **كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٌ** که در سوره جائیه یا سوره زمر، بحث امت را داریم که به امامشان، وجه امت بودن را مطرح می کند. آنجا ممکن است شما بگویید: امت، امت خاتم. بعد که اینها به امامشان فراخوانده می شوند در **فَصْل** اینها باز جدا می شوند. یعنی می شود کسی از یک امتی به یک امت دیگر انتقال پیدا کند؟ بله، از یک امتی به یک امت دیگر انتقال پیدا می کند. به نظرم برای ما شیعه بزرگ ترین چیزی که می تواند درد بیاورد، ما را درد بیاورد، این است که یک موقعی به ما بگویند که شما ممکن است در امت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نباشید، یعنی آتش جهنم آن قدر بر ما سخت نیست که به ما بگویند که شما در امت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نباشید و در این آیات بیان می کند که می شود که انسان ها در امت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نباشند. **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ﴿۳۹﴾**



سؤال: خود امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از هم جدا می شوند؟

پاسخ: چون می گوید: هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ ﴿٣٨﴾

سؤال: نامفهوم

پاسخ: مواظب باشید بعضی از سؤالات، یک جایی که رفتید حواستان باشد اگر یک دفعه رفتید آنجا و گفتند شما برای امت مثلاً نوح علیه السلام هستید اصلاً هول نشوید. چون لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ را که بلد باشید بعد متوجه می شوید که اینها همه وجهی از وجه های رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هستند. می شود گزاره های حق را یاد گرفت و بر مبنای گزاره حق با خدا چه کار کرد؟

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خدا این را می خواهد. شما این قدر روی حق مسلط باشید که اگر گفتند بروید آن طرف، بگویید چشم. این نوح علیه السلام خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. شما اگر وصل به حق باشید درجه بندی هم که می کنند معرفت شما را می خواهند بسنجند. شما باید آدم با معرفتی باشید. معرفت مهم است.

مگر اینکه فرق را احراز کنند. یعنی شما مثلاً از خدا بخواهید که تمایز بین انبیاء و فضلی که به انبیاء داده است را به شما نشان دهد. این را در دنیا باید بخواهید. آنجا نمی توانید بخواهید. راجع به نبوت این است. نبوت حقیقی است که در انسان شکوفا می شود و درجاتی در انسان ظهور پیدا می کند که همه آنها هم وابسته به وحی هستند. لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ، هیچ جدایی بین آنها نیست. شجره واحد هستند. اما در این شجره واحد بودنشان، وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ، مثل این است که بعضی از میوه ها خوشمزه تر هستند. در ثمراتشان می آید. شما باید تفضیل یک پیامبر بر پیامبر دیگر را بدانید و شما به تفضیل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم نمی رسید، مگر اینکه از مسیر همه انبیاء عبور کنید. مقام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم مقام جمع

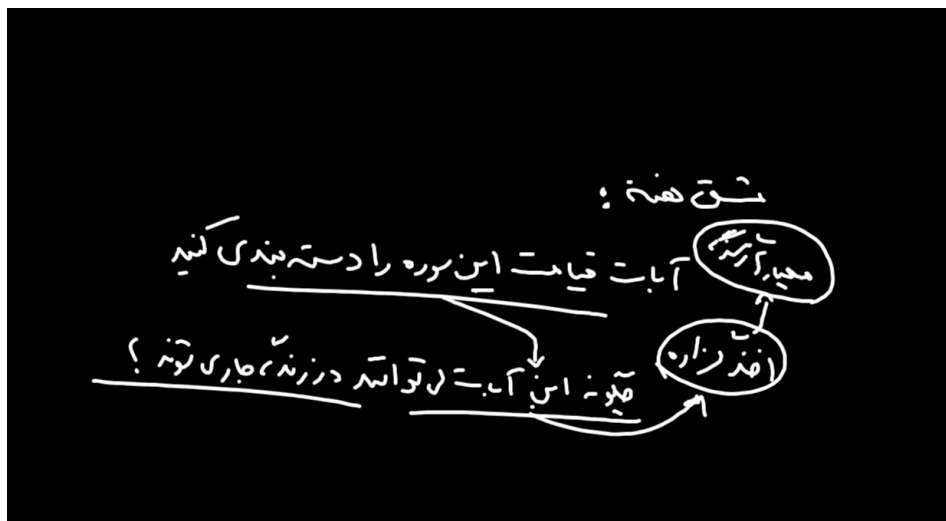
همه انبیاء است؛ نه مقامی جدای از آنها. مثل اینکه می گویند اسم اعظم. مثلاً می گویند پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم اسم اعظم است. یعنی مقام جمع دارد. این مقام جمع دارد یعنی شما باید به حقیقت آدم برسید. آن میوه را تناول کنید. به حقیقت نوح عیه السلام برسید. تناول کنید. در دنیا باید به آن برسید. هر کدام یک مقامی دارند. حالا هر کس خواست این بحث را دنبال کند برای اینکه ابتر نماند کتابی به نام فرآیندشناسی ابتر موجود است. ما براساس آیات قرآن آمدیم وجه اتصال ما به نبی و گرفتن فضای برتری او در دنیا را گفتیم. آن از جنس گزاره است. از جنس حق است. شما آنها را بلد باشید، اگر یک نفر آن را بلد باشد و به کار بگیرد. در زندگی خود همه اینها را به کار گرفته است، ولی نمی داند چه به چه است. کدام برای کدام است. به صورت تفصیل بلد باشید. شما **یَوْمَ الْفَصْلِ** خودتان را اینجا قرار می دهید. مثل اینکه **یَوْمَ الْفَصْلِ** برای شما می شود. بعد شما درجات مؤمنین را در آیات قرآن می بینید. درجات مؤمنین براساس درجات انبیاء آنها قابل رصد است. اصلاً مثل اینکه خدا درجه درجه کرده است. نمی گوئیم درجه آن نبی آن هست. درجه مؤمنان براساس آن نبی درجه بندی شده است. مثل نردبان، **اقْرَأْ وَارْقُ** می خوانید بالا می روید. فلسفه وجود قرآن همین بوده است که ما با قرآن و فهم درجات انبیاء همه مراتب انبیاء را دست پیدا کنیم. قرآن به خاطر این نازل شده است و اگر کسی قرآن را نداند و نخواند و به آن کاری نداشته باشد باز محروم است.

از دقیقه ۱۲۰ تا آخر

معلوم است که محروم است. چون ساختار فهم ندارد. نمی تواند تمایز دهد. از خودش نمی تواند چیزی بگوید؛ باید از خدا بگوید. آن کسی که روز **فَصْلِ** را قرار داده است. در قرآن راجع به اینها حرف زده و اینها را به طور متمایز بیان کرده است. تقریباً بیست و نه پیامبر هستند که ده یا پانزده نفر از آنها به صورت رتبه بندی خاص آمده است. قابل احصاء است. وقتی آن را نگاه می کنید تازه مقام رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم هویدا می شود. ما الان می گوئیم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، نمی دانیم یعنی چه. آن را حس نمی کنیم. به همین دلیل شما اسم آن را موسی بگذارید چه فرقی می کند. اسمش را عیسی بگذارید چه فرقی می کند. برای ما هیچ فرقی نمی کند. چون نمی دانیم تفاوت و تمایز اینها چیست. در قرآن اینها آمده است. می خواهم بگویم ما یک کتاب داریم به نام قرآن، در این قرآن همه این مطالب آمده است. اما ما قرآن را به این عنوان نمی خوانیم. مثل این است که یک نفر همه چیز در اختیارش هست، ولی از آن استفاده نمی کند.

برای جلسه بعد خودتان این موقفها را بنویسید. به عنوان مشق هفته، این آیات قیامت را دسته بندی کنید. تقریباً پنج یا شش دسته می شود. اغلب آیات این سوره مربوط به قیامت است. از این ده موقف هفت مورد از آن راجع به قیامت است. سه مورد دیگر هم که راجع به قیامت نیست، وصل به قیامت است. آیات قیامت این سوره را دسته بندی کنید. بعد ببینید چگونه این آیات می توانند در زندگی جاری شوند. شما باید اخذ گزاره کنید

و در معیارهای زندگی بیاورید. اگر نتوانید از این آیات اخذ گزاره کنید و بعدش نتوانید معیار کنید. امکان جاری کردن در زندگی را ندارید. این هنر است. خوب شما می‌گویید: خدا نمی‌خواهد کار را سخت کند. ما اگر معیارهای زندگی خود را براساس اینها قرار ندهید، خودمان معیار می‌چینیم. مجبور هستیم خودمان معیار بچینیم.



مخصوصاً کسانی که زندگی متأهلی دارند، ده سال زندگی خود را روی کاغذ بیاورند. بعد ببینند نقطه ضعف آن چیست. اگر روز به روز بهتر نشده باشید ممکن است از حد ترخص بیرون بزنید. این یک گزاره است. می‌توانید روی هر کدام جدا جدا گزاره بگیرید. این سوره جهاد با نفس قرآن است. این سوره جهاد با نفس است. چون فرد با نفس خودش جهاد می‌کند. استدلال می‌آورد، توجیه می‌آورد. او باید غلبه کند. در این سوره رسیدن به مرزهای عصمت بدیهی است؛ بدیهی است که می‌شود. مگر اینکه این سوره نباشد. ما بدیهی نمی‌دانیم. ما رسیدن به مرز عصمت را محال می‌دانیم. محال عقلی می‌دانیم. در این سوره از مسیر نفی است. **وَبَلِّغْ بَلِّغْ لِلْمُكَدِّبِينَ**، تک تک اینها خاموش شود. این ده مورد خاموش شود، فرد به مرز عصمت می‌رسد. یعنی فرق خطا و گناه برای او ناممکن است. نمی‌تواند گناه کند. اصلاً غیر ممکن است. مثل این است که به یک نفر بگویید سم بخورد. نمی‌تواند بخورد. چون می‌فهمد سم است. چون هر کدام از اینها می‌آید نقطه‌هایی را روشن می‌کند که انسان از همان جا صدمه می‌خورد. یعنی اینها ورودگاه‌های توجیهاات زندگی یک انسان است. همه را سد می‌کند. آدم باید بنشیند همه را سد کند. من دارم می‌گویم خدا یک سوره‌ای نازل کرده است که می‌خواهد عصمت را به همه انسان‌ها بچشانند. من اعتقاد دارم عصمت موهبتی است قابل دستیابی برای همه انسان‌ها. آن عصمت انبیاء فرق می‌کند.

تدریس به چشم‌ها منتظر

در استفاده از متن جلسات لطفا به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفا جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
 - لطفا از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین خودداری شود.
 - فایل متن جلسات "صرفا" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
 - پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
 - شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفا به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.
- جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.
- سپاس از همراهی تان